

سکوت

سالم جبران (شاعر فلسطینی)

از اطاق بغل دستی
صدای فریاد جنون آوری به گوش می رسید:
شاید فریاد جنون آور یک زندانی ست
شاید نوار است اما مسلماً
ساخت اسرائیل.
چند لحظه فکر کرد و تصمیم گرفت:
همهء شکنجه ها که میچشم
در این روزها
ضروری ست
بسیار ضروری ست
تا شکنجهء سخت تر را نچشم
شکنجهء خیانت!
پاهایش شکسته بود
دستهایش حس نداشت
چشمهایش
- لحظه ای به نظر رسید که -

مثل خمیر به دیوار چسبیده اند.

خواست فریاد بکشد
اما به خود گفت:
شلاق بخور و ساکت باش، مصطفی
تا عمق دردهای ترا احساس نکنند!
به زنش فاطمه اندیشید:
برای آنکه هرگز موجب سرافکندگی تو نباشم، فاطمه
هرگز خیانت نخواهم کرد!
به مادرش اندیشید:
برای آنکه موجب سرافکندگی تو نباشم مادر
هرگز خیانت نخواهم کرد!
به دخترک هشت ماههء خود، رانیه، اندیشید:
رانیه!
برای آنکه موجب سرافکندگی تو وقتی بزرگ شدی نباشم
هرگز خیانت نخواهم کرد!
به پدرش، به سه برادرش، به خواهرش

به همسایگان‌ش، به دانش آموزانش
به همشاگردی‌هایش در ابتدائی، در دبیرستان و در دانشگاه اندیشید:
برای آنکه هرگز موجب سرافکنندگی شما نباشم
هرگز خیانت نخواهم کرد!
به برادرش، صلاح، که قبرش نامعلوم است اندیشید:
صلاح! من برادرت هستم
به درخت توت بزرگی که جلوی خانه پدرش بود اندیشید:
در زیر سایه تو در آغاز جوانی آرزو کردم
که به میهن خدمت کنم
برای آنکه نگویی: قول دادی و وفا نکردی
هرگز خیانت نخواهم کرد!
مصطفی در زیر شکنجه احساس می‌کرد
که خلق خویش را یکی یکی می‌شناسد
حتی آنان را که هنوز زاده نشده اند می‌شناسد!
به تک تک آنها گفت:
اگر اندکی نگران زندگی من باشید باکی نیست
اما هرگز نگران شرافت من نباشید
من هرگز خیانت نخواهم کرد!
در سکوت، مصطفی با خود پیمان بست
که با سلاح سکوت با شکنجه بجنگد
که با سلاح سکوت با آدمکشان نبرد کند.

با سلاح سکوت،
که همه قهرمانان و سربازان آزادی
– وقتی به چنگال آدمکشان حرفه‌ای تجاوزکار می‌افتند –
بدان مسلح اند
مصطفی نیز مسلح شد.
مصطفی رشته سکوت را هرگز رها نکرد
مگر آنگاه که فریاد آزادی خلق را
پیش از آخرین نفس سر داد.

(ترجمه تراب حق شناس، بغداد ۱۳۵۲)